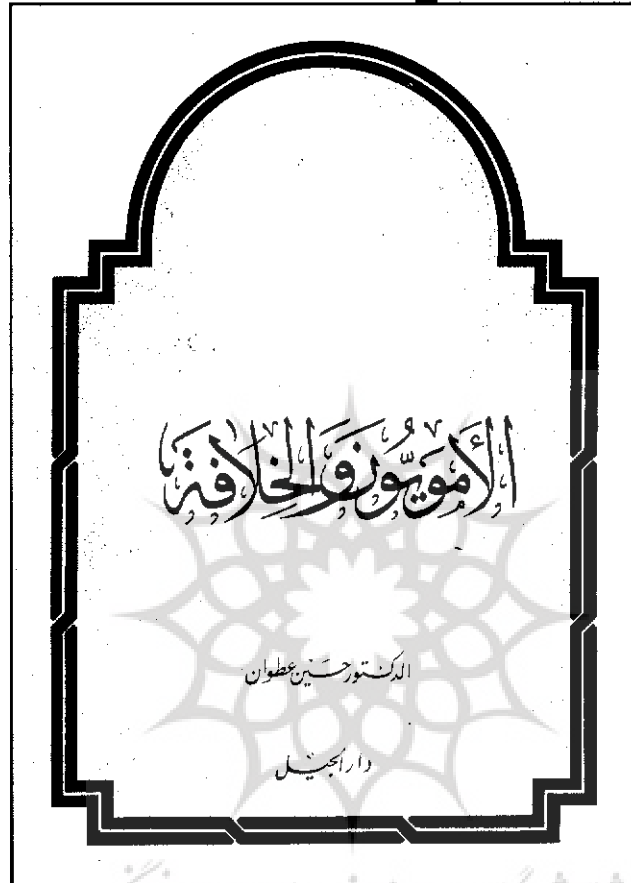


# امویان و خلافت

جستاری در تکوین و استمرار حکومت اموی

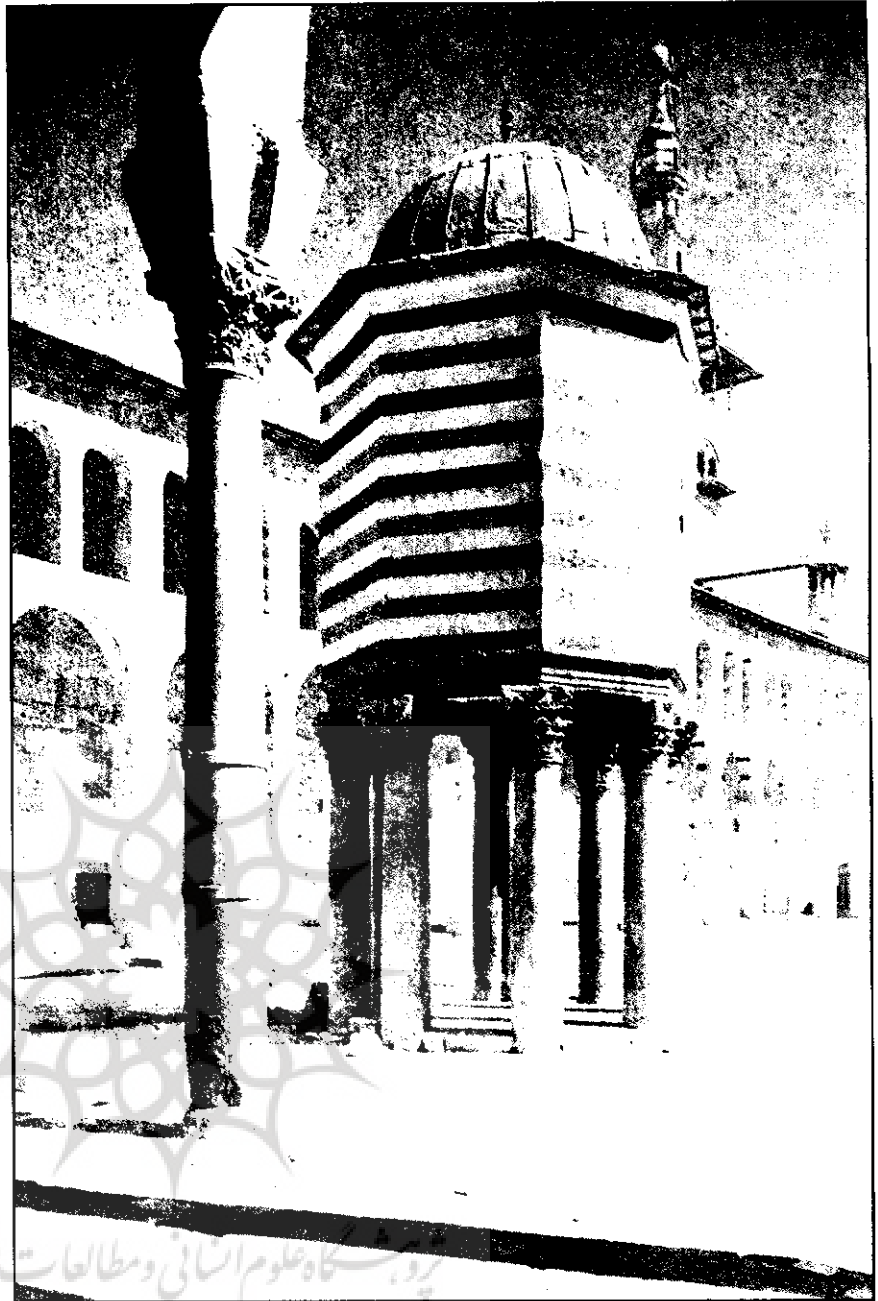
○ الامویون والخلافه  
○ تالیف: الدكتور حسین عطوان  
○ ناشر: بیروت، دار الجیل، ۱۹۸۶



○ علی ناظمیان فرد

امویان یکی از خاندان‌های معروف و پرشمار قریش بودند که تا ظهور اسلام از مؤلفه‌های سه‌گانه اقتدار (قدرت، ثروت و منزلت) برخوردار بودند. اینان مردمانی تاجرپیشه بودند که از سفرهای تجاری تابستانه و زمستانه ثروت‌های کلان آندوخته بودند. به گاه ظهور اسلام و ترویج و تبلیغ آن از سوی پیامبر(ص) در صف مخالفان جدی این دین درآمدند و کار را تا مرز درگیری‌های خونین و جنگ‌های مکی - مدنی کشانند و در طی سیزده سال از رسالت پیامبر در مکه و چندین سال از حکومت ایشان در مدینه با ایجاد مانع‌ها و رادع‌های گوناگون سعی در جلوگیری از نشر دعوت اسلامی و اخلال در جریان گروش توده‌ها به اسلام نمودند. و درست در هنگام فتح مکه بود که از سر اضطرار و استیصال، پذیرای اسلام شدند و با اتخاذ این روش، مرحله جدیدی را در حرکت سیاسی خویش گشودند. آنچه که آن همه نزاع‌ها، تنش‌های شدید و رویارویی‌های خونین را از سوی امویان موجب می‌شد یکی رقابت و مناقشه دیرین میان بنی‌عبدالمس و بنی‌هاشم بود که اشتها و درخشش تازه بنی‌هاشم را به واسطه ظهور محمد(ص) برنمی‌تابیدند و به زعم خویش نبوت را گاه به سلطنت تعبیر می‌کردند. دو دیگر اینکه بسط و گسترش اسلام و رونق یافتن کار پیامبر(ص) زمینه فروپاشی اقتدار امویان را فراهم می‌ساخت. بدین معنی که توسعه اسلام و اقبال و گروش مردم به دین جدید بر قدرت و منزلت بنی‌هاشم می‌افزود و در همان حال نضج‌گیری شعار توحید در عرصه اجتماعی ناظر بر برابری احاد مسلمین و عدم امتیاز و برتری آنها - جز در تقوا - بود که مال‌داران و ثروت‌اندوزان اموی را در ردیف بی‌پناهان، آوارگان و بردگانی می‌نشانده که به دامن اسلام چنگ زده بودند و این امر، میدان تفاخر و تمایز را از امویان سلب

آنچه نزاع‌ها، تنش‌های شدید و رویارویی‌های خونین را از سوی امویان موجب می‌شد یکی رقابت و مناقشه دیرین میان بنی‌عبدالمس و بنی‌هاشم بود که اشتها و درخشش تازه بنی‌هاشم را به واسطه ظهور محمد(ص) برنمی‌تابیدند و به زعم خویش، نبوت را گاه به سلطنت تعبیر می‌کردند. دو دیگر اینکه بسط و گسترش اسلام و رونق یافتن کار پیامبر(ص)، زمینه فروپاشی اقتدار امویان را فراهم می‌ساخت... و سه دیگر اینکه دستورات صریح و اکید اسلام در منع و تحریم استثمار، بهره‌کشی، مراهبه و ربا خواری زمینه‌های تولید و افزایش ثروت و تکاثر را از امویان می‌ستاند



امویان در ابتدا - به جهت  
انتساب عثمان به خانواده  
بنی امیه - خود را ولی دم او  
به شمار آوردند و در پی  
قصاص قاتلان وی برآمدند و  
در فردای بعد از حکمیت و  
نیل به قدرت، ادعا کردند که  
خلافت حق آنهاست و این  
حق را از عثمان به ارث  
برده‌اند و سپس با ترفیع  
ادعای خود در میان شامیان  
اعلام کردند که خلافت از  
طریق پیامبر به آنها به ارث  
رسیده است و سرانجام با  
روی آوردن به جبرگرایی و  
اعلام اینکه خداوند آنها را  
برای حاکمیت بر مسلمین  
برگزیده است، سعی در پر  
کردن خلاء مشروعیت  
خویش نمودند

که از راه استیلا بدست آورده بودند. از این رو با استخدام داهیان و عناصر زیرک عرب نظیر: عمرو بن عاص، زیاد بن ابیه و مغیرة بن شعبه سعی در تنظیم و روالمند کردن امور حکومتی خویش نمودند و با مخالفان خود (قدریه، علویان، زبیریان، خوارج و عباسیان) به روش‌های تطمیع، تهدید و قتل متوسل شدند. رفتار زشت آنان با خانواده پیغمبر (ص) در کربلا، قتل عام مردم مدینه در واقعه حره، به آتش کشیدن کعبه، کشتن حجرین عدی و یارانش در مرج عذراء در خون فرو نشانیدن قیام توپان و موروثی نمودن خلافت و تبدیل آن به شبه سلطنت، جملگی از اسباب ایجاد بحران مشروعیت بود که در پیوند با سیاست برتری عرب بر عجم و رفتار ناشایست با ملل مغلوب و اهل ذمه زمینه را برای تزلزل ارکان قدرت آنها فراهم ساخت.

از همان قرون نخستین اسلامی تاکنون، بررسی تاریخ خلافت و زمامداری امویان وجهه همت نویسندگان و پژوهشگران متعددی قرار گرفته که هر کدام در روشن ساختن گوشه‌هایی از این دوران سعی مشکوری نموده‌اند که البته هنوز هم زوایای تاریکی هست که شایسته است در پرتو رهیافت‌ها و بینش‌های نوین علمی مورد

می‌نمود و سه دیگر اینکه دستورات صریح و اکید اسلام در منع و تحریم استثمار، بهره‌کشی، مراهجه و رباخواری زمینه‌های تولید و افزایش ثروت و تکثیر را از امویان می‌ستاند.

امویان با پذیرش اسلام، در تجدید عظمت پیشین و باز تولید سیادت از دست رفته خویش در ظل و ذیل دین جدید، جد و جهدی بلیغ نمودند. تا اینکه قتل عثمان فرصت مناسبی را برای آنان جهت فراچنگ آوردن قدرت سیاسی هموار نمود. آنها در ابتدا - به جهت انتساب عثمان به خانواده بنی امیه - خود را ولی دم او به شمار آوردند و در پی قصاص قاتلان وی برآمدند و در فردای بعد از حکمیت و نیل به قدرت، ادعا کردند که خلافت حق آنهاست و این حق را از عثمان به ارث برده‌اند و سپس با ترفیع ادعای خود در میان شامیان اعلام کردند که خلافت از طریق پیامبر به آنها به ارث رسیده است و سرانجام با روی آوردن به جبرگرایی و اعلام اینکه خداوند آنها را برای حاکمیت بر مسلمین برگزیده است سعی در پر کردن خلاء مشروعیت خویش نمودند زیرا آنها از سابقه و قدمت لازم در اسلام برخوردار نبودند و کارنامه درخشانی را در طول دوره نبوی از خود نشان نداده بودند و خلافت را نه از طریق اجماع، استخلاف یا شورا

دمشق - سوریه  
مسجد بزرگ اموی  
(بیت المال)

بررسی و بازشناسی قرار گیرد.

در میان آثار منتشر شده درخصوص خلافت آل امیه، کتاب ارزشمند الامویون و الخلافة از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. این کتاب که مؤلف آن دکتر حسین عطوان می‌باشد در سال ۱۹۸۶ در زمره انتشارات دارالجلیل بیروت به چاپ رسید. پیش از این نیز دکتر عطوان کتاب‌های الجغرافیه التاریخیه لبلاد الشام فی العصر الاموی، الدعوة العباسیه: تاریخ و تطور، الدعوة العباسیه: مبادئ و اسالیب، الروایة الادبیه فی بلاد الشام فی العصر الاموی، الشعر العربی بخراسان فی العصر الاموی، الفرق الاسلامیه فی بلاد الشام فی العصر الاموی، القراءات القرآنیة فی بلاد الشام فی العصر الاموی، المرجع بخراسان فی العصر الاموی و الشوری فی العصر الاموی را در کارنامه علمی خود داشته است که همگی محل رجوع علاقه‌مندان به مطالعات تاریخی می‌باشد.

کتاب الامویون و الخلافة در شش فصل تنظیم یافته است: «دیدگاه امویان در باب خلافت»، «دیدگاه امویان در باب ولایتعهدی»، «سفینان»، «مروانیان پیشین»، «مروانیان میانین» و «مروانیان پسین».

سعی مؤلف در فصل اول کتاب بر این است تا گفتمان خلافت را از منظر امویان بررسی کند و راهبردهای آنان را در کسب مشروعیت و حقانیت در مراحل و مقاطع مختلف بکاود<sup>۱</sup> او اذعان می‌دارد که امویان، ابتدا خود را خونخواه عثمان وانمودند و عزم بر قصاص قاتلان خلیفه داشتند اما پس از کسب قهرآمیز قدرت ادعا کردند که چون عثمان برگزیده شوری حل و عقد بوده است و ما نیز از اولیاء دم او هستیم لذا تمام قدرت و اختیار را در امر حکومت به ارث می‌بریم. این اندیشه به عنوان پشتوانه نظری حکومت چندان استحکام، ثبات و دوام نیافت زیرا نص صریح قرآن تنها دلالت بر حق قصاص برای ولی دم مقتول را داشت (فمن قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطناً) و این حق قصاص قابل تبدیل و تحویل به حق حکومت و خلافت نمی‌باشد. لذا حاکمان اموی با اتخاذ راهبردی جدید مدعی شدند که حکومت را از پیامبر اسلام به ارث برده‌اند.<sup>۲</sup> اما این اندیشه نیز به سرنوشت ادعای پیشین دچار شد و مقبولیت عام نیافت زیرا اگر حکومت پیامبر و جانشینی او قابل انتقال به وارثین بود به یقین، اقربا و اسباط او وارثان احق بودند. سستی و ناکارآمدی تئوری‌های مذکور در پر کردن شکاف مشروعیت و مواجهه با نظریه‌های احزاب معارض نظیر: نظریه جماعت در باب شوری مفیده که قائل به حصر خلافت در قریش بود و نظریه شوری مطلقه که منادی آن خوارج و مرجیه قدریه بودند و شرط نسب قریشی را بر نمی‌تابیدند و تنها کفایت و لیاقت فردی را در امر حکومت و خلافت - بدون توجه به نسب - کافی می‌شمردند و نظریه جانشینی پیامبر که علویان و عباسیان مدعی آن بودند باعث شد تا سیاستمداران اموی به سوی تئوری جبرگرایی در خلافت میل کنند و با تبلیغ و تلقین مدام، این اندیشه را القاء نمایند که حکومت و خلافت آنها هبه خداوند است و آنها در حکومت خود به قدرت او مستظهرند و به اراده او در امور تصرف می‌کنند و احکام و اعمال آنها تجسم مشیت الهی است. این اندیشه در سراسر دوران اموی پشتوانه تئوریک حکومت ماند<sup>۳</sup> و حاکمان اموی می‌کوشیدند تا با سلوک بر این نهج، هاله‌ای از قداست را بر گرد خلافت خویش دراندازند و مقام و مرتبه خلیفه را تخفیم بخشند. پر واضح است که این اندیشه در پی تسلیم طلبی و القاء جبر بود و این معنا را افاده می‌کرد که خواه ناخواه باید به خواست و مشیت الهی تن داد و تسلیم جبر شد. و از سوی دیگر هر گونه ابراز نارضایتی از حکومت را اعتراض به خواست و اراده خداوند تلقی می‌کرد. در همین راستا بود

که حاکمان اموی برخود القاب دینی نظیر: خلیفه الله فی الارض (معاویه)، امام المسلمین (یزید)، امین الله و امام الاسلام (عبدالملک مروان)، راعی الله فی الارض (ولید بن عبدالملک)، ولی الحق (سلیمان بن عبدالملک)، امام العادل (عمر بن عبدالعزیز)، ولی عهدالله (یزید بن عبدالملک)، امین الله فی الارض (هشام بن عبدالملک)، خلیفه الحق (ولید بن یزید) می‌نهادند و شاعران این دوره نیز ضمن ترویج نظریه امویان، آنها را به القاب و صفات دینی مدح می‌کردند و به جلالت و قداست و یمین و برکت می‌ستودند و تا مرتبه اولیا و انبیا ترفیع می‌دادند.<sup>۴</sup> حتی ولید بن یزید بن عبدالملک در نامه مفصلی که برای بیعت با فرزندش جهت ولایتعهدی نگاشت، دیدگاه امویان را در امر حکومت و ولایتعهدی به شرح باز گفت.<sup>۵</sup>

سعی مؤلف در فصل دوم کتاب بر این است تا مبانی تأسیس ولایتعهدی را در روزگار امویان تبیین نماید. او اظهار می‌دارد که مسأله ولایتعهدی در ابتدا توسط معاویه مطرح شد و همو بود که به توصیه مغیره ابن شعبه از مردم برای ولایتعهدی فرزندش یزید درخواست بیعت نمود. این طرح علاوه بر اینکه به حکومت، شکلی موروثی می‌داد و خلافت اسلامی را به سان منصب خسروان و قیصران می‌نمود، با اندیشه جمهور مسلمین در باب طرق تحقق خلافت (اجماع، استخلافه، شورا) و حتی با تفکر قبیلگی نیز در تعارض بود. زیرا شیخ قبیله نمی‌توانست ریاست بر قبیله را به فرزندش به ارث گذارد بلکه او می‌بایست مواردی چون: نسب، سن، شجاعت، معرفت و آگاهی، جود، ایثار، پرهیزکاری، حلم و بردباری، وفای به عهد، کمک به بیچارگان، حفظ حقوق، حسن جوار و... را در جانشین خود ملحوظ بدارد.<sup>۶</sup>

به نظر می‌رسد اقدام معاویه در تعیین یزید به عنوان ولایتعهدی، قطع نظر از ادعای خودش<sup>۷</sup> و نیز جنبه عاطفی پدری - فرزندی، ریشه در عصبیت اموی داشت که خارج شدن حکومت و قدرت از خانواده بنی‌امیه را بر نمی‌تابید و در پی مستقر نمودن خلافت در میان آل امیه بود. شأن معاویه در این دوره همچون شان پدرش در عصر جاهلی و سال‌های آغازین اسلام بود. ابوسفیان بعد از مرگ پیامبر برای سیادت و برتری قومش در تکاپو افتاد و زمانی که عثمان به خلافت رسید احساس کرد که سیادت از دست رفته پیشین به سوی بنی‌امیه بازگشته است لذا قومش را به تشبیه به خلافت تحریک نمود و آنها را از انتقال قدرت به دیگران برحذر داشت.<sup>۸</sup>

هر چه بود درخواست معاویه برای بیعت مردم با ولایتعهدی یزید موجب نارضایتی و اعتراض بزرگان مدینه همچون امام حسین (ع)، عبدالله زبیر، عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابوبکر<sup>۹</sup> گردید. حتی گزارش شده است که عایشه - همسر پیامبر - نیز ابتدا از بیعت با یزید اجتناب نمود اما پس از دیدار معاویه با وی در مدینه از رای خویش بازگشت.<sup>۱۰</sup>

معاویه نیز که از سال ۴۹هـ. به تأسیس نظام ولایتعهدی می‌اندیشید پس از چند سال رایزنی و مشورت و دیدار از شهرهای بزرگ و مهم اسلامی و درخواست از والیان جهت اخذ بیعت برای ولایتعهدی یزید، سرانجام در سال ۶۰ هجری موفق به تأسیس نظام ولایتعهدی شد و او نخستین خلیفه‌ای بود که با فرزندش یزید<sup>۱۱</sup> به ولایتعهدی بیعت نمود<sup>۱۲</sup> و خلافت موروثی را بنیان نهاد. سپس با همان اندیشه جبرگرایی که پیش از این به توجیه خلافت می‌پرداخت درصدد توجیه نظام ولایتعهدی برآمد.

امویان چنین وانمود کردند که خداوند آنها را برای تأسیس نظام ولایتعهدی واداشته است و هموست که فرزندان آنها را به ولایتعهدی منصوب می‌دارد و خلیفه شدن را برای آنها مقدر می‌سازد



سعی مؤلف در فصل دوم کتاب بر این است تا مبانی تأسیس نظام ولایتعهدی را در روزگار امویان تبیین نماید. او اظهار می‌دارد که مسأله ولایتعهدی در ابتدا توسط معاویه مطرح شد و همو بود که به توصیه مغیره ابن شعبه از مردم برای ولایتعهدی فرزندش، یزید درخواست بیعت نمود

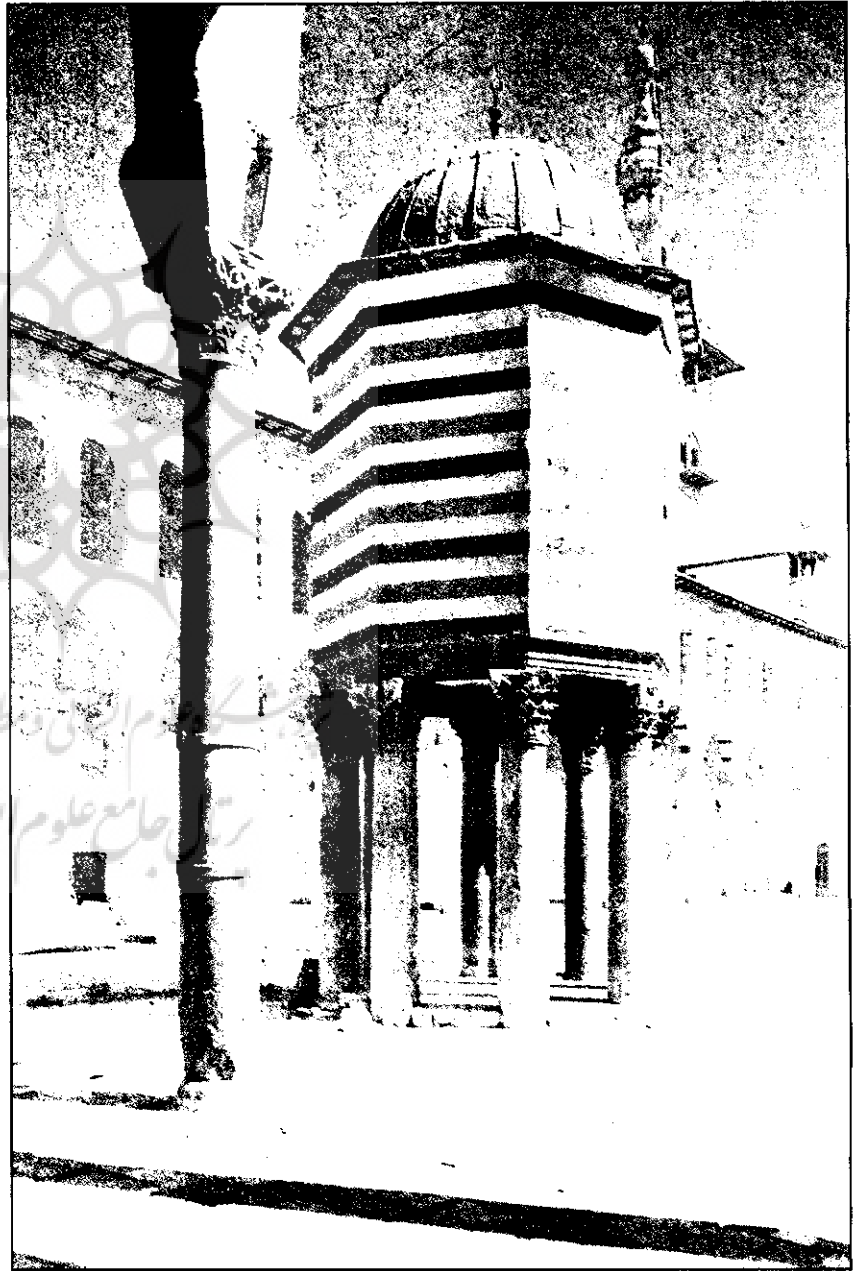
و از قبل آنها برای مسلمین ایجاد امنیت می‌کند.<sup>۳۰</sup>  
شاعران این روزگار نیز به ترویج مفاهیم مذکور می‌کوشیدند و ولیعهدها را به صفات: اکرم‌العرب، خیرةالمسلمین و صفوةالعرب می‌ستودند.<sup>۳۱</sup>

دکتر عطوان در فصل سوم کتابش، هم خود را مصروف بررسی سیاست و آداب ملکداری سفیانیان و طرز سلوک آنها با مخالفان می‌نماید (ص ۸۳ تا ۱۰۱). او اشاره می‌کند که معاویه پس از قتل عثمان در پی استقلال شام بود و سرانجام با نیل به خلافت و انتقال دارالخلافه به شام (دمشق)، به آرزوی خود رسید. او سیاست خویش را بر بنیاد وعد و وعید (قول به پاداش و کیفر) و سماحت و قساوت (بخشنده‌گی و سنگدلی) پی‌ریزی کرد. روش سیاسی مشهور او این بود که هر جا ثروتش می‌توانست گره‌گشایی کند از زبانش بهره نمی‌جست و هر جا که زبانش می‌توانست چاره‌ساز باشد از تازیانه استفاده نمی‌کرد و آنجا که تازیانه کارساز می‌بود شمشیرش را بکار نمی‌بست. او برای استوار ساختن پایه‌های قدرت خود با خوارج کوفه و بصره درافتاد و بر شیعیان کوفه سخت گرفت و یکی از زعمای آنها (حجر بن عدی) و تنی چند از یارانش را به قتل رساند و عاقبت برای استقرار خلافت در میان آل امیه به تأسیس نظام ولیعهدی و اخذ بیعت برای ولیعهدی یزید پرداخت.

یزید نیز که جانشین پدر شد سیاست خود را بر ترغیب و ترهیب بنا نهاد و با امام حسین (ع) و عبدالله زبیر که از بیعت با او سرباز زده بودند در افتاد. مزدوران او نواده رسول‌الله را به شهادت رساندند و مسلم‌بن عقبه مری نیز به دستور وی در مدینه پیامبر، سفک دماء و هتک حرمتی عظیم نمود و حصین بن نمیر سکونی - یکی از فرماندهان لشکر وی - نیز برای دستیابی بر عبدالله بن زبیر مکه را محاصره کرد و آتش در کعبه درآنداخت.

معاویه دوم فرزند یزید که جانشین پدر گردید چندان به خلافت روی خوش نشان نداد و در یک خطبه عمومی برخلاف مشی پدر و جدش اعلام داشت که بنی‌امیه خلافت را غصب کرده‌اند و به مردم گفت که امور مسلمین جز از طریق خلافت به طرز راشدین سامان نمی‌یابد. سپس انتخاب خلیفه را به مردم واگذاشت و خود از منصب خلافت برای همیشه کناره‌گیری کرد و تا زمان مرگش از انظار عمومی غایب شد.

دکتر عطوان نیمه دوم کتابش را که مشتمل بر فصول چهارم، پنجم و ششم است به چگونگی قدرت‌یابی مروانین و سیاست ملکداری آنها اختصاص داده است و ماجرا را از ناآرامی شام به واسطه خلاء رهبری و درگیری قیسی‌هایی که به عبدالله زبیر تمایل داشتند و یمنی‌هایی که هواخواه آل‌امیه بودند پی می‌گیرد و خلافت مروان و فرزندش عبدالملک و نوه‌اش ولید را در بخش مروانین متقدم و حکومت سلیمان بن عبدالملک و عمر بن عبدالعزیز و یزید بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک را در بخش مروانین میانین و



معاویه که از سال ۴۹ هـ. به تأسیس نظام ولیعهدی می‌اندیشید سرانجام در سال ۶۰ هجری موفق به تأسیس نظام ولیعهدی شد. او نخستین خلیفه‌ای بود که با فرزندش یزید به ولیعهدی بیعت نمود و خلافت موروثی را بنیان نهاد

خلافت ولیدبن یزید و فرزندش یزید و مروان بن محمد را در بخش مروانیان متاخر بررسی می‌کند. مؤلف کتاب کوشیده است تا خشونت و سفاکی مروانیان و شیوه برخورد آنها با رعایا و نیز دشمنانشان را بازنماید. او گفتار خود را با پرداختن به اوضاع پراضطراب اواخر خلافت مروانیان که توأم با فتنه‌ها و دسیسه‌ها و انشقاق میان امیران خانواده اموی و کینه‌کشی و عقده‌گشایی قدرت‌طلبان بود به پایان می‌برد.

از آنجا که این کتاب تنها متکفل بازنمودن یک وجه از وجوه متنوع خلافت امویان است و نیز از باب تقیدی که مؤلف آن به ربط صدر و ذیل (عنوان و متن) داشته است، وجوه و ابعاد دیگر حیات امویان را فرو گذاشته و در آثار دیگر خود به قدر مقدور پی گرفته است. اهتمام مؤلف در جای این اثر بر این بوده است تا با ارجاع به مصادر و منابع کثیری از جمله کتابهای تاریخ عمومی و سیاسی، طبقات، تراجم، انساب، فرق، ادبیات (دیوانها و مجموعه اشعار)، حدیث و نسخ خطی، آراء خویش را مستند و مستحکم نماید.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- ابوسفیان هنگام فتح مکه به عباس - عموی پیامبر - گفت که برادرزاده‌ات عجب سلطنتی به هم رسانده است. سالها بعد یزید نیز در حالی که سربریده شده امام حسین(ع) در پیش رو داشت گفت: لعبت هاشم بالملک فلا خیر جاء ولا وحی نزل
- ۲- عطوان، حسین: الامویون و الخلافة، بیروت، دارالجمیل، ۱۹۸۶. ص ۱۱ تا ۴۷.
- ۳- مردی از اهل شام در حضور ابوالعباس سفاح گفت: به خدا قسم من نمی‌دانستم که جز بنی‌امیه برای پیامبر در امر خلافت جانشینی هست. بنگرید به: عطوان، حسین، الشوری فی العصر الاموی، بیروت، دارالجمیل، ۱۴۱۰، ص ۲۹ و ۳۰.
- ۴- تنها یزیدبن ولیدبن عبدالملک معتقد به شورای خلافت بود ولی اوضاع پراضطراب سیاسی روزگارش او را از این قصد بازداشت.
- ۵- همو: الشعرا من مخضرمی‌الدولتین الامویه و العباسیه، بیروت، دارالجمیل، ۱۹۷۵، ص ۴۷ تا ۵۳.
- ۶- الامویون و الخلافة، ص ۲۶.
- ۷- جوادعلی: المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، جزء الرابع، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۷۶، ص ۳۵۰.
- ۸- معاویه گفته بود که: هر آینه بیم آن دارم که امت محمد(ص) را همچون رمه بی‌شیان رها کرده باشم. بنگرید به: ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمرو: البدایه و النهایه فی تاریخ، الجزء الثامن، بیروت، مکتبه‌المعارف، ۱۹۶۶، ص ۸.

۹- مسعودی، علی‌بن‌حسین: مروج‌الذهب و معادن‌الجواهر، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، مصر، مطبع‌السعادة، ۱۹۵۸، الجزء الثاني، ص ۲۵۲.

۱۰- درباره عبدالرحمن بن ابوبکر میان مورخان سخن‌ها رفته است. ابن‌کثیر معتقد است که عبدالرحمن دو سال قبل از فوت معاویه در گذشته و دیدار دوم معاویه از مدینه را درک نکرده است (ابن‌کثیر، پیشین، جلد هشتم، ص ۱۱۵). روایات دیگری نیز در دست است که او را متوفای به سال ۵۳ هجری می‌دانند (ابن‌خیاط، خلیفه: تاریخ خلیفه بن‌خیاط، تحقیق سهیل زکار، دمشق، طبع وزارة الثقافة، ۱۹۶۸، جلد اول، ص ۲۶۰؛ ابن‌خلکان، احمدبن محمد: وفیات الاعیان و انباء ابناءالزمان، تحقیق الدكتور احسان عباس، بیروت، دارصادر، بی‌تا، جلد اول، ص ۷۰). گزارشات دیگری نیز موجود است که وفات او را به سال ۵۴ یا ۵۸ یا ۵۹ می‌دانند (ابن حجرالعسقلانی، احمدبن علی: تهذیب‌التهذیب، بیروت، دارصادر، ۱۹۶۸، جزء السادس، ص ۱۴۷). طبری و دینوری نیز نام او را در وصیت‌نامه معاویه به فرزندش یزید در سال ۶۰ هجری یافته‌اند (بنگرید به: دینوری، ابوحنیفه احمدبن داوود: الاخبارالطوال، تحقیق عبدالمتعم عامر، مصر، طبع عیسی‌البابی و شرکاه، ۱۹۶۰، ص ۲۲۶؛ طبری، محمدبن جریر: تاریخ‌الرسول والملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۶۲، حوادث سال ۶۰ هجری). ابن‌اثیر نیز ذکر نام عبدالرحمن بن ابوبکر در این روایت تاریخی نادرست می‌داند زیرا مرگ وی را قبل از فوت معاویه می‌شمارد (ابن‌اثیر، ابوالحسن علی‌بن محمد: الکامل فی‌التاریخ، بیروت، دارصادر، الجزء الرابع، ۱۹۷۹، ص ۶) اگر این سخن درست باشد که عبدالرحمن دو سال قبل از معاویه در گذشته است احتمال می‌رود که مخالفت او با ولیعهدی یزید در دیدار نخست معاویه از مدینه در سال ۵۱ هجری ابراز شده و این مخالفت بعدها در خبر دیدار دوم معاویه از مدینه و یا نامه رسمی او به عاملش در حجاز به خطا وارد شده باشد.

۱۱- ابن‌اثیر، پیشین، ج ۳، ص ۵۰۷.

۱۲- امویان برای ولیعهد شروط ایجابی و سلبی قائل بودند که یزید واجد همه آن شروط ایجابی نبود. شروط مذکور عبارتند از: ۱- بالغ و رشید باشد ۲- عرب باشد و از ناحیه پدری دارای کرامت در اصل و مادرش نیز از حرّات اموی یا از شرفای عرب باشد ۳- صاحب اخلاق کریمه و رفتار پسندیده باشد ۴- قادر به تکلم زبان عربی و واقف به اسلوب‌های آن باشد و رموز و دقایق آن را درک کند و از فصحا و بلغا باشد ۵- قاری قرآن و آگاه به سنت و دارای معرفت فقهی و واجد نیکی و دادگری باشد. (بنگرید به: عطوان، حسین: الشوری فی‌العصر الاموی، ص ۹۴ تا ۱۰۹).

۱۳- همان، ص ۶۸.

۱۴- عطوان: الامویون و الخلافة، پیشین، ص ۶۲.

از آنجا که این کتاب تنها متکفل باز نمودن یک وجه از وجوه متنوع خلافت امویان است و نیز از باب تقیدی که مؤلف آن به ربط صدر و ذیل (عنوان و متن) داشته است، وجوه و ابعاد دیگر حیات امویان را فرو گذاشته و در آثار دیگر خود به قدر مقدور پی گرفته است